

کتاب یازدهم

من دیگرما

...

دنیای قشنگ خدمت‌گزاری  
و تربیت بچه‌های کاری

نقش کار کردن فرزندان در تربیت کریمانه

فرزند ما از ما جدا نیست؛ او خود ما است  
اما در اندازه‌ای کوچک‌تر

...



سرشناسه: عباسی ولد، محسن، ۱۳۵۵  
 عنوان و نام پدیدآور: دنیای قشنگ خدمت‌گزاری و تربیت بچه‌های کاری: نقش کار کردن فرزندان در  
 تربیت کریمانه / نویسنده محسن عباسی ولد.  
 مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۴۰۰. مشخصات ظاهری: ۲۱۲ ص. ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س. م.  
 فروست: من دیگر ما؛ فرزند ما از ما جدا نیست، او خود ماست، اما در اندازه‌ای کوچکتر؛ کتاب یازدهم.  
 شابک: دوره: ۰۰۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸؛ شابک: ۷-۷۲-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا  
 یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۱۱ - ۲۱۲.  
 عنوان دیگر: نقش کار کردن فرزندان در تربیت کریمانه  
 موضوع: تربیت خانوادگی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام  
 موضوع: \*Islam -- Religious aspects -- Domestic education  
 موضوع: تنبلی  
 موضوع: رفتار والدین  
 رده بندی کنگره: BP۲۵۳/۴  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۴۴  
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۰۳۶۴۳

• می‌دیده‌ای کتاب یازدهم؟ •

نویسنده: محسن عباسی ولد

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سید حسن موسوی

تصویرگر: سید حسین ذاکر زاده

گرافیک: گروه هنری آیین فطرت

• www.ketabefetrat.com •

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا  
 ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،  
 کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.  
 ■ www.ketabefetrat.com ■  
 سامانه پیامکی: ۰۱۵۱۵۱۰۳۰۰۰

هماهنگی پخش: ۰۹۱۵۸۵۶۳۱۱  
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ‌اندیشه برتر  
 نوبت چاپ: اول / بهار ۱۴۰۱  
 شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه  
 قیمت: ۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق محفوظ است.

## فهرست من‌دیگرما/کتاب‌یازدهم

### ۹ • مقمّمه

#### بخش اوّل

کار، بال است، بار نیست

۲۷ • فصل اوّل رشته کرامت به خدمت گره خورده

۳۷ • فصل دوم تنبلی، جان و جسم گرم بُرده

۴۰ • تنبلی، کلید هر بدی

۴۲ • تنبلی، ضدّ بندگی

۴۶ • تنبلی، خطری برای ابدیت

۵۵ • فصل سوم آدم زنده، بی کار، می شود مرده

۶۳ • تنبلی و بی‌مزگی زندگی

#### بخش دوم

کارهایی که مایه عار نیست

۶۹ • فصل اوّل باید پسر به سوی کار، راهی شود

۷۳ • الف) سلامت محیط کار

۷۴ • ب) علاقه فرزند به کار

۷۴ • ج) درآمدزا بودن کار

۷۵ • د) زمان و میزان کار

۷۷ • فصل دوم شاید شود که خانه، کارگاهی شود

۸۰ • الف) پرورش برخی از پرنده‌ها

- ۸۵ • ب) پرورش گل و گیاه
- ۹۶ • ج) هنرها و صنایع دستی
- ۹۹ • د) تولید خوراکی های خانگی
- ۱۰۰ • هـ) عرضه سبزیجات آماده
- ۱۰۰ • و) بسته بندی
- ۱۰۱ • ز) تایپ در منزل
- ۱۰۱ • ح) تدریس
- ۱۰۲ • ط) نویسندگی
- ۱۰۵ • برای کم حوصلگی بچه ها در انجام کارهای دستی چه باید کرد؟

### بخش سوم

#### طرزنگاهی که بیمار نیست

- ۱۱۱ • الف) فضیلت کار
- ۱۲۱ • ب) کار را عار ندانیم
- ۱۳۱ • ج) اخلاق و کار
- ۱۴۱ • د) کار و مدیریت اقتصادی
- ۱۴۴ • یک. احترام به مالکیت فرزندان
- ۱۴۷ • دو. پس انداز، قناعت و حرص
- ۱۵۲ • سه. کمک به فقرا و نیازمندان
- ۱۵۴ • کمک به فقرا و مبارزه با روحیه بی اعتمادی
- ۱۵۴ • کمک به فقرا و شکر
- ۱۵۸ • کمک به فقرا و اعتدال
- ۱۶۱ • چهار. واگذار کردن برخی از هزینه های شخصی
- ۱۶۲ • پنج. بخل و سخاوت
- ۱۷۶ • شش. ادای حقوق شرعی درآمد
- ۱۸۰ • هـ) برکت و سنت های معنوی در رزاقیت خدا
- ۱۸۸ • سنت های معنوی و رمزالود بودن عالم
- ۱۹۵ • و) آموزش احکام اقتصادی
- ۱۹۶ • ز) شکست در کار
- ۱۹۸ • ح) دختران و کار اقتصادی

- ۲۰۱ • آنچه خواندید
- ۲۰۷ • آنچه در کتاب بعدی می خوانید
- ۲۰۹ • حرف آخر
- ۲۱۱ • منابع

## • | مقدمه

اصلاً ببینم از چه زمانی داری حرف می‌زنی؟ از قرون گذشته یا از وقتی که خودت کودک بودی؟ یک چیزی بگو که باور کنم. مگر می‌شود؟ من تا امروز دروغی از تو نشنیده‌ام؛ اما به گمانم داری مبالغه می‌کنی.

می‌خواهی قسم بخوری؟ نه مرد مؤمن! مشکل من با قسم خوردن حل نمی‌شود. من قبولت دارم؛ ولی چه کار کنم حرفت در باورم جا نمی‌شود. مگر قسم می‌تواند به زور این حرف را در ذهنم بچپاند؟ باور کن نمی‌تواند.

می‌گویی چه کار کنی؟ بگذار کمی فکر کنم. عجله نکن. به نظرم بهتر از این، راهی نیست. می‌دانم سخت است ولی اگر می‌خواهی باور کنم، راهش همین است که گفتم.

برو فکرهایت را بکن. قرارمان فردا همین جا. اگر راهی نیافتی برای انجام آنچه که گفتم، نیا؛ ولی اگر آمدی با راه حلت بیا. در امان خدا.

•••

بِه بَه سلام. آمدی؟ ولی بنا شد با راه حلت بیایی. راه حلت کجاست؟

چه؟ راه حلت پیرمردی است که چند قدم آن طرف تراistاده؟! بگذار ببینم. عجب پیرمرد با صفایی! در میان هر کدام از چین و چروک های پیشانی و صورتش، هزار خرمن حرف نگفته وجود دارد. چه لبخند ملیحی روی لب دارد! از لبخندش، ملاحظت و حکمت می بارد. سپیدی موهایش با آدم حرف می زند. این سپیدی فقط خبر از سال های عمر این پیرمرد نمی دهد، این موها امضای تجربه های گران سنگی است که در صندوق سینه او سال های سال است که محبوس اند؛ اما به قربانت شوم! این پیرمرد چه ربطی دارد به راه حلی که گفتم؟

عجب! او با زمان سرو سزی دارد؟ چه قدر آرزو داشتم کسی را با این صفت ببینم. باشد قبول! راستش اگر راه حل من هم نباشد، هم نشینی با او، فرصت غنیمتی است که می خواهم از آن استفاده کنم. حالا این پیرمرد می خواهد چه کار کند؟ چشمم را ببندم؟ که چه بشود؟ ها؟! یعنی چشمم را که ببندم و دستم را به دست پیرمرد بدهم، می روم به همان گذشته ای که تو از آن سخن می گفتی؟ وای چه قدر هیجان دارد! اصلاً نمی دانم می توانم تحمل کنم یا نه. صبر کن. چرا زود پیرمرد را صدا زدی؟ من هنوز آماده نیستم. بگذار کمی خودم را آماده کنم.

سلام پیرمرد! باشد، باشد دستم را می دهی به تو. فقط بگذار چند بار نفس عمیق بکشم. راستی، لازم نیست از اهل و عیال خدا حافظی کنم؟ حلالیت چه؟ بگیرم یا نه؟

این از دستم که گذاشتم در دست هایت. این هم از چشمانم که می گذارم روی هم. وای. این جا کجاست؟ چه جوی باصفایی!

عجب خانه‌های قشنگی! مطمئنی این جا «گذشته» است؟ نکند ما مُرده‌ایم و این جا بهشت است!

چه خوب! دیوار خانه‌ها همه از خشت و گل‌اند؛ ولی داخل خانه‌ها را می‌شود دید. انگار جنس این خشت و گل‌ها از شیشه است. ممنونم کاری کردی تا بتوانم متن زندگی این جماعت را ببینم. کدام خانه را می‌گویی؟ دیدم، دیدم. مرد خانه روی سَجاده ایستاده و نماز می‌خواند. زن خانه هم چادر به سر کرده و قرآن به دست، آیات خدا را زمزمه می‌کند. چند کودک هم در اتاق خوابیده‌اند. طرز چشم‌های روی هم رفته‌شان، نشان از خوابی آرام دارد.

صدای مؤنن به گوش می‌رسد. پدر، آرام فرزندانش را بیدار می‌کند. مادر، سری به قوری روی سماور می‌زند و به داخلش نگاهی می‌اندازد. بوی عطر چای و هل در خانه می‌پیچد.

بچه‌ها هم یکی یکی بلند می‌شوند و وضو می‌گیرند. همه پشت سر پدر نماز صبحشان را می‌خوانند. سفره باز می‌شود و همه دور آن جمع می‌شوند.

صبحانه تمام شده و پدر، آماده رفتن به صحراست. سه پسر خانواده هم مثل پدر آماده‌اند. از خانه تا صحرا یکی دو فرسخی راه است. امروز مثل دیروز باید داس به دست، گندم‌های طلایی را درو کنند.

نشاط و شادابی، همان طور که از سر و روی پدر پیداست، از لیخند با طراوت پسرها هم می‌چکد. پدر و پسرها قبل از این که آفتاب از پشت کوه برآمده باشد، از خانه بیرون می‌زنند.

آفتاب دیگر بالا آمده که به گندمزار می‌رسند. بسم اللهی می‌گویند و درو آغاز می‌شود.